

به خاطر داشته باشیم که اینجا، آنجا و هر جا که بی‌محابا «اطاعت محض» را آموزش بدهیم یا بکاریم، نافرمانی درو خواهیم کرد. تمرین کنیم نوجوانان را ببینیم؛ کمی عقب بایستیم و به آنها فرصت بیشتری برای تجربه زندگی کردن بدهیم! اگر تعامل با «دیگری» برای ما ترسناک است برای آنها، حظ «بودن» و فرایند «شدن» است

نوجوان هراسی: محبوب رسانه؛ مطلوب والدین

«اينابزرگ بڻن جي مي خوان بڻن...»



آرش حیدری

عضو هیأت علمی دانشگاه علم و فرهنگ تهران

هراس از ویران شدن آنچه قرص و محکم سرچایش ایستاده است
هراسی است تاریخی، تغییر همواره رخ می‌دهد و تحول چیزی
نیست که لزوماً تابع اراده‌های تک تک افراد باشد. تغییر و تحول رخ
می‌دهد، گاه چنان ظریف و آرام که حس نمی‌شود و گاه چنان آنی
و سریع که سرگشتگی شدیدی به بار می‌آورند. دنیای مدرن دنیای
تغییرات سریع است. تغییراتی چنان سریع که بازمان تقویمی
«جدید» را خلق می‌کند و در این فرایند بدیهی است که بسیاری
چیزهای «قدیم» از کار می‌افتند و جهان جدید چیزهای جدیدی



قبلی به واسطه قرار گیریش تحت فشار نیروی جدید عجز و لاهش به‌ها بلند شود که وامصبینا ویرانی.... اما در بسیاری از اوقات آنچه ویرانی باز نمایی می‌شود چیزی نیست جز بخشی از فرآیند تولد امر نو، تولد چیزی جدید که بر چشمان ما غریبه جلوه می‌کند و بدیهی است این امر غریب و نشناختنی و نارس هراس انگیز باشد. این فرآیند بیش از هر چیز خود را در مواجهه نسلی نشان می‌دهد. هراس انگیز بودن نوجوان و جوان هراسی تاریخی است چراکه بخش عمده‌ای از این محتواهای نوپدید که در تقلا هستند تا به شکل غالب بدل شوند در زیست نوجوانان خود را بروز می‌دهند. هم از این‌رواست که نوجوانی چنین آماج انواع هراس‌ها قرار می‌گیرد. نوجوان همچون یک شورش بی‌قاعده بی‌عقل بی‌اخلاق بی‌مترو ملاک سلخته سرگشته لذت‌طلب... تصور می‌شود که آمده است

تا همه چیز را خورد و خراب کند. این پرسش رایج که «وای! اینا بزرگ شن چی میخوان بشن؟» پرسشی است که همواره در هرنسل پرسیده می شود و همواره درگیر در هراسی عمیق است. دقیقاً بر اساس همین هراس است که انواعی از ماکسیسم های کنترلگر و سرکوبگر به کار می افتند تا جلوی یک ویرانی مفروض را بگیرند، ویرانی ای که همراه با فرآیند بزرگ شدن «اینها» (=دوجوانان) است. این فرآیندهای کنترلگر و سرکوبگر در عمل نه توان درون فهمی جهان تجربه زیسته نسل های قبل از خود را دارد و نه نتیجه ای مثبت به بار خواهد آورد. این فرآیندها در بهترین حالت تبدیل کردن رزبست جهان یک نسل به عرصه ای انضباط و کنترل است که نتایج

آن بسیار دشتبار تراز توهم ویرانی ای است که نسل های بعدی در سر می پرورند. طبعاً مسأله سطور حاضر این نیست که تربیت را باید معلق کرد، مسأله سطور حاضر بر سر تصویر و هراسی است که بر نوجوانی بار شده است. مسأله اینجا است که زمانی که در درون چنین تصویری به نوجوانی و (در معنای عام تغییر اجتماعی) می نگریم پیامدهای تربیتی آن هرچه بیشتر میل به اقتدارگراییانه شدن خواهد داشت چرا که مبنای این فرآیندهای تربیتی نه جهان تجربه زیسته نوجوانی که هراس های میانسال و کهنسال است و بنا کردن یک فرآیند تربیتی بر هراس یعنی سرکوب، به سکوت واداشتن و مهار موضوع هراس انگیز.

خلق می‌کنند. اما آنچه غالباً رؤیت‌پذیر می‌شود وحشت از دست رفتن است، اینکه بسیاری از امور دیگر به روال گذشته نمی‌توانند تداوم پیدا کنند همواره وحشتی عظیم را پدید می‌آورد. آنچه جا افتاده است میل به مانایی دارد و آنچه از راه می‌رسد میل به شکل‌بندی و در بسیاری از اوقات شکل‌بندی این چیز جدید درست مثل رویش یک فرم جدید است در زیر فرم قدیمی و این فرآیند نتیجه‌ای حتمی در بر دارد: فرم پیشین در نتیجه فرآیندهای این رویش جدید از هم خواهد پاشید و فرم جدید خودش را تحمیل خواهد کرد. در اینجا، مسأله این نیست که این اتفاق خوبی است یا بد، مسأله اینجا است که تغییر رخ می‌دهد و بدیهه است که فرم

ما فرزندانمان را نمی‌شناسیم؛ چون بد رستی نمی‌دانیم چگونه باید پاسخ پرسش‌های ریز و درشت‌شان از فلسفه زاده‌شدن گرفته تا مقوله‌های تابو شده‌ای چون عشق را بدهیم، بی‌آنکه گریبان بدریم و گاه نیز از آن سوی بام بیفتیم و با رستی روشنگرانه آن قدر اطلاعات به خوردشان بدهیم که توان بضم آن را نداشته باشند.

ما فرزندانمان را نمی‌شناسیم؛ بی‌تعارف باید گفت بسیاری اوقات اعتقاد به والد آگاه بودن ادعایی بیش نیست. ما خیلی وقت‌ها صرفاً می‌خواهیم آنی باشیم که پدران و مادران مان بوده‌اند و تلاش می‌کنیم ثابت کنیم ارتباط ما با فرزندانمان رفاقتی و ورای ارتباط سل پیشین با ماست. اما دریغ که در این مسیر پرسنگلاخ راه را راه به بیراهه می‌رویم و گاه باور نداریم که کج افته‌ایم و ممکن است روزی برسد که بر تارک صفحات استان روزگار ما این عنوان بنشیند: «والدین مریخی، برزندان ونوس!»

ما فرزندانمان را نمی شناسیم: تصویری کنیم با تکیه بر دانش فرزندانپروری، ایشان را رها کرده‌ایم که با بال آرزوهای خودشان در آسمان زندگی پرواز کنند و در قطه‌ای بنشینند که دلخواهشان است. اما واقعیت این نیست، زیرا وقتی این تفکر و تصویر ذهنی به عرصه عمل می‌رسد، دستکاری می‌شود و ما باز هم در جایگاه والد ترجیح می‌دهیم فرزندی داشته باشیم با تمام آن کمالاتی که ما نمیش را فضیلت می‌گذاریم. نشانه‌اش هم پرسه‌زدن‌های گاه و بیگاه در انواع لباس‌های استعدادیابی و مشاوره‌های پی‌درپی و در نهایت باز هم بیکته کردن خواسته‌هایمان به فرزندان است.

ما فرزندانِ رانمی شناسیم؛ نمی دانیم وقتی از دنیای حقیقی کوچ می کنند به جهان مجازی و ساعت ها سرگردان و حیران کوچه پس کوچه های این فضای پر زرق و برق می شوند، چگونه باید بی آنکه خنجر به صورت بکشیم همراهان شویم و آرام آرام کشتی خارج شده از مسیر را به ساحل بازگردانیم. شاید چون خودمان هم غرقیم و سردرگم در زیر موج های بلند این اقیانوس.

تنها به‌خاطر اینکه خواهر/ برادر من هستی، حق نداری به‌خاطر اینکه
نمره دیکته عالی بنیاد دهم تو بیخ‌م کنی.» «مادر! تنها به‌خاطر اینکه
مادر من هستی حق نداری سر زده وارد اتاق من شوی یا به دفترچه
بیادداشت‌هایم سرک‌بکشی!»

به‌خاطر داشته باشیم که اینجا، آنجا و هر جا که بی‌محابا «اطاعت محض» را آموزش بدهیم یا بکاریم، نافرمانی درو خواهیم کرد. تمرین کنیم نه‌چون را ببینیم؛ کمی عقب بایستیم و به آنها فرصت بیشتری برای تجربه زندگی کردن بدهیم! اگر تعامل با «دیگری» برای ما ترسناک است برای آنها، حظ «بودن» و فرآیند «شدن» است. بهتر است در جست‌وجوی راه‌های توانمندسازی خود برای مشاهده رشد آنها باشیم. مشاهده رشد آنها شگفت‌انگیز است؛ فرآیندی که بعضاً در هجمه روزمرگی و پشت درهای بسته و چشم‌های بی‌رمق نهفته در سرهای در گریبان دیده نمی‌شود.

بیشهاد می شود گفت و شنود با آنها را مغتنم بشماریم و از قدرت بزرگسالی خود برای حل مسائل میان خود و آنها یا فیصله دادن به مشاجرات میان آنها استفاده نکنیم. اگر کمی صبر و حوصله کنیم خواهیم دید که آنها خودشان راه حل را پیدا خواهند کرد. من در کتاب «در تمنای یادگیری ۲: ضیافت آموختن» به این موضوع پرداخته‌ام. یک چشم زدن غافل از آن ماه ناشیوم/شاید که نگاه می کند آگاه باشیم!

